

بررسی تطبیقی نظرگاه‌های مولوی و لسینگ در باب تسامح با تأکید بر ناتان خردمند و «داستان انگور»

رعنا رئیسی*

استادیار زبان آلمانی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱۱/۱۴، تاریخ تصویب: ۹۳/۳/۲۷)

چکیده

در این مقاله به بررسی تطبیقی مضمون تسامح نزد مولانا و لسینگ پرداخته‌ایم، بدین منظور دو اثر از آن‌ها را از دیدگاه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به مدد روش توصیفی-تحلیلی و با شیوه تحلیل محتوا مورد مطالعه قرار داده‌ایم. هر دو اندیشمند بر این باورند که اختلاف‌نظرهای موجود بین افراد، ظاهری است نه بنیادی و در واقع، همه انسان‌ها به دنبال دست‌یابی به حقیقت‌اند. به نظر آنان مشکلاتی هم چون ستیز، نابردباری و خونریزی آئین‌باوران با یکدیگر، ریشه در ناآشنایی با عقایدشان دارد و راه برون‌رفت از این بحران را تسامح می‌دانند. لسینگ در ناتان خردمند از سه دین بزرگ الهی نام می‌برد و به صراحت بر لزوم مدارا با پیروان سایر ادیان تأکید می‌کند، حال آن‌که مولوی در «داستان انگور» عقیده خویش را به شکلی رمزگونه بیان می‌کند و خواهان مدارا با همه انسان‌هاست. در واقع، آن‌ها به دنبال ترویج تسامح و تلاش برای فهم دیگراندیشانند، تا بدینگونه صلح را در جهان برقرار سازند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، تسامح، مولانا، «داستان انگور»، گوتهولد افرایم لسینگ، ناتان خردمند.

مقدمه

متون ادبی حقایق بسیاری را در خود نهفته دارند و همواره مهم‌ترین عرصه برای بیان افکار و اعتقادات نویسندگان بوده‌اند، چرا که اینان اغلب برای عامه‌فهم کردن مسایل زمان خود، به زبان حکایت و مثل متوسل می‌شوند و به فراخور شرایط موجود، به بیان حقیقت در این ریخت عامه‌پسند می‌پردازند، تا این‌گونه خود را از تیررس انتقادات تند و کج‌فهمی‌ها دور نگه دارند. به مدد ادبیات تطبیقی می‌توان به این نکته پی‌برد که این حقیقت، گاه در دو فرهنگ چقدر همانند باز گفته شده و این در حالی است که در بسیاری از موارد، نویسندگان اندیشه‌های یکدیگر بی‌خبر بوده‌اند و گاه از نظر زمانی قرن‌ها با هم فاصله داشته‌اند، ولی با این حال طریقی یکسان را پیموده‌اند.

در این میان، برخی از ادیبان برجسته چنان شخصیت تأثیرگذاری دارند، که عقایدشان از ورای سالیان دور، همچنان پویاست و رنگ کهنگی به خود نمی‌گیرند. آثار اینان به دل می‌نشینند، در عمق جان خواننده نفوذ کرده، گویی از او می‌خواهند که بر بال اندیشه‌هایشان سوار شده و آن‌ها را در خیال همراهی کند. از جمله این نویسندگان بزرگ، محمد مولوی شهره به مولوی است، که به بیان معانی بلند عرفانی در آثار خویش پرداخته، راه سیر و سلوک را به مشتاقان نموده و از شهرتی جهانی نیز برخوردار است. لسینگ هم نویسنده‌ای است که در اروپا بسیار تأثیرگذار بوده و به عنوان طلایه‌دار روشنگری در آلمان شناخته می‌شود. اینان نه تنها در زمان خویش به روشنگری پرداخته‌اند، که امروز نیز همچنان به ایفای این رسالت خطیر می‌پردازند و با هر خوانش جدید، افقی جدید را فراروی خواننده می‌گشایند. مقاله حاضر می‌کوشد جهت کشف دیدگاه‌های مشترک دو ادیب درباره تسامح، به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

۱. آیا مولوی و لسینگ در زندگی شرایط مشابهی را تجربه کرده‌اند؟ این شباهت تا چه

اندازه است؟

۲. دیدگاه دو نویسنده درباره تسامح تا چه اندازه به هم شبیه است؟

۳. آیا «داستان انگور» و ناتان خردمند Nathan der Weise مضمونی مشابه دارند؟

به منظور یافتن پاسخ این پرسش‌ها، نخست با بررسی زندگی و افکار دو نویسنده، به اثبات اعتقاد به تسامح نزد آن‌ها می‌پردازیم، سپس ترکیب و مسیر «داستان انگور» و ناتان خردمند را از نظر می‌گذرانیم و با مقایسه دو داستان از دیدگاه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی به مدد روش توصیفی - تحلیلی و با شیوه‌ی تحلیل محتوا به بررسی شباهت‌های موجود بین آن‌ها می‌پردازیم. البته این بدان معنا نیست که بتوان مطالعه عقاید والای این بزرگ‌مردان را در

این مقاله محدود گنجانند، بلکه می‌توان به آن به عنوان یک پیش‌درآمد برای پژوهش‌های آتی نگریست.

مولوی از شهرتی جهانی برخوردار است و از دیرباز در کانون توجه اندیشمندان و پژوهشگران جهان قرار داشته است. آثار وی به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده و تاکنون کتاب‌های بسیاری درباره وی و آثارش نوشته شده است. در کشور آلمان می‌توان خانم آنه ماری شیمل، اسلام‌شناس معاصر را نام برد که به مولوی ارادتی خاص داشت و چندین کتاب نیز درباره او نوشته است، از جمله کتاب‌های شکوه شمس، من بادم و تو آتش و مولانا دیروز، امروز، فردا، که به ترتیب توسط حسن لاهوتی، فریدون بدره‌ای و محمد طرف به فارسی برگردانده شده‌اند. لسینگ نیز نویسنده‌ای است که در اروپا بسیار شهره است، او را طلایه‌دار روشنگری می‌دانند و پژوهش‌های بسیاری نیز درباره آثار وی انجام گرفته است. وی در ایران نیز کم و بیش شناخته شده است و بعضی از آثارش از جمله نمایشنامه ناتان خردمند و همچنین کتاب عقلانیت و تساهل در اسلام از دیدگاه لسینگ نوشته‌ی خانم سیلویا هرش، که به بررسی دیدگاه‌های او درباره اسلام می‌پردازد، توسط الهام حسینی بهشتی و فریده فرنودفر به فارسی ترجمه شده است. البته لسینگ با مولوی و اندیشه عرفانی وی آشنایی نداشته و اندک آشنایی وی با اسلام، تنها از طریق آثار مؤلفان اروپایی - مسیحی بوده و وی با پیروان دین اسلام تماس شخصی نداشته است (هرش، ۱۹۹۳، ۳۷). تنها مورد پژوهشی که درباره لسینگ در ایران مشاهده شد، مقاله بررسی عقاید روشنگری لسینگ در نمایشنامه ناتان حکیم از خانم دکتر بهجت است. گفتنی است که درباره این دو نویسنده تاکنون هیچ‌گونه پژوهش با رویکرد تطبیقی، در داخل یا خارج کشور، انجام نشده است.

بحث و بررسی

نگاهی به مکتب‌های مهم ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی به طور خاص از قرن نوزدهم پا به عرصه وجود گذاشت و از همان زمان به گستره بررسی‌های ادبی وارد شد و به عنوان یک رشته مستقل در دانشگاه‌ها حضور یافت. درباره تعریف و همین‌طور موارد مورد بحث در ادبیات تطبیقی، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح است که مهم‌ترین آن‌ها مکتب فرانسوی و مکتب آمریکایی‌اند (کفافی، ۱۳۸۹، ۱۴). مکتب فرانسوی که در واقع، خود را بنیانگذار این علم می‌داند، موضعی سخت‌گیرانه اتخاذ کرده و پیش شرط‌هایی برای مطالعه تطبیقی قرار داده است، از جمله این که وجود رابطه تاریخی بین

آثار ادبی مورد مطالعه ضروری است و می‌بایست زبان آن‌ها متفاوت باشد. از آنجا که طبق نظر این مکتب نمی‌توان کلیه آثار را با هم مقایسه کرد و دامنهٔ تطبیق محدود است؛ به آن دیدگاه رادیکال یا افراطی اطلاق می‌شود. در مکتب آمریکایی بر خلاف مکتب فرانسوی، دامنهٔ ادبیات تطبیقی بسیار گسترده است و این دیدگاه، حتی گاه پا را از محدودهٔ ادبیات فراتر می‌نهد و بدون توجه به روابط تاریخی و با در نظر گرفتن همبستگی پژوهش‌های انسانی، به مطالعهٔ شباهت‌های موجود بین ادبیات و سایر علوم همچون تاریخ، روانشناسی، هنر و ... می‌پردازد و در واقع، نوعی مطالعهٔ فرهنگی است (همان ۱۴).

گذری بر زندگی دو نویسنده

جلال‌الدین محمد ملقب به مولوی که در مغرب زمین به رومی معروف است، در سال ۶۰۴ یعنی در سدهٔ هفتم هجری، برابر با سدهٔ سیزده میلادی، در خانواده‌ای مذهبی در شهر بلخ زاده شد. پدران این خاندان همه «از علمای نامدار و عالیمقدار و از فضیلت کبار آن دیار بودند» (علامه جعفری، ۱۳۶۲، ۱۳). پدرش بهاء‌ولد ملقب به سلطان‌العلماء، یکی از خطبای بزرگ و سرشناس شهر و مدرسی پرآوازه بود.

گوتهولد افرایم لسینگ Gotthold Ephraim Lessing در سال ۱۷۲۹ در شهر کامتس در ایالت ساکسن آلمان دیده به جهان گشود. پدران وی نیز از سدهٔ شانزدهم میلادی، همه از روحانیون بزرگ و قابل احترام مسیحی بودند. پدرش یوهان گوتفرید لسینگ، کشیش پروتستان و نویسندهٔ مقالات مذهبی و مادرش جاستین سالومه فلر، دختر فقیهی از رده‌های میانی بود (زایدل، ۱۹۷۹، ۷). این خانواده‌ها با این اعتقادات مسلم است که فرزندان خویش را نیز مذهبی تربیت می‌کردند و انتظار داشتند که آن‌ها در گسترهٔ دین‌جانشین پدر شوند. بنابراین، آنان از اوان کودکی تحصیل علوم دینی را نزد پدرشان آغاز کردند، ولی سرنوشت برایشان به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

دوران کودکی مولوی مصادف با سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه بود که به توسعهٔ روزافزون قلمرو خویش می‌اندیشید و به همین جهت همواره درگیر جنگ‌های داخلی در کشور بود. از سوی دیگر نیز آوازهٔ هجوم مغول‌ها به گوش می‌رسید، که به هر کجا می‌رسند همه چیز را نابود می‌کنند و ویرانی به بار می‌آورند؛ این اخبار در اذهان عمومی ایجاد رعب و وحشت می‌کرد. این جنگ‌ها و اوضاع آشفته، همچنین اختلافاتی که بهاء‌ولد با سلطان به دلیل

طعن‌هایی که در مجالس خویش به اوضاع موجود عنوان می‌کرد^۱ (زرین کوب، ۱۳۷۰، ۲۹) پیدا کرد، دست به دست هم دادند تا این خانواده تصمیم به جلائی وطن بگیرند، آنان روم را برای هجرت برگزیدند، زیرا شهر قونیه که در آن زمان پایتخت قلمرو یک خاندان نامی از سلاله سلجوقی در روم بود، کانون بزرگ دانش و فرهنگ عصر محسوب می‌شد و افزون بر این، در آن سال‌های تاخت و تاز مغول یک منطقه امن به شمار می‌رفت. در آن زمان این مسیر بسیار طولانی بود و آن‌ها با اقامت‌های متعدد در شهرهای بین راه پس از ده سال به مقصد رسیدند (همان ۶۸-۶۳). مولانا در سنین جوانی همچنان به تحصیل علوم دینی ادامه می‌داد، همواره پدر را در مجالس همراهی می‌کرد و مثل پدر و گاه به جای او به وعظ می‌پرداخت و پس از مرگ پدر، هم مسئولیت خانواده و هم ارشاد و تربیت مریدان وی را به عهده گرفت (همان ۶۸).

لسینگ نیز زمانی که دوازده ساله بود، از زادگاهش به شهر مایسن، که در آن زمان از نظر اقتصادی و فرهنگی بسیار پیشرفته بود، رفت و در مدرسه‌ای که در آن بیشتر دروس مذهبی تدریس می‌شد، به تحصیل ادامه داد. وی پس از اتمام مدرسه با موفقیت، به خواست والدینش به دانشگاه لایپزیگ، که از مدرن‌ترین شهرهای آلمان آن روز محسوب می‌شد، رفت، تا در آنجا به تحصیل الهیات پردازد.

زندگی مولوی به طور کلی، به دو دوره مجزا تقسیم می‌شود. دوره اول زمانی است که دنباله‌رو پدر بود و همانند وی در راه شریعت و طریقت هر دو گام برمی‌داشت، خطیب و فقیهی والامقام بود، در مدرسه وعظ می‌کرد و شاگردان بسیار دورش گرد آمده بودند. دوره دوم، زمانی است که طی آن سه مرحله الهام‌بخش در وجودش تکرار شد (شیمل، ۱۳۶۷، ۵۶):

به دنبال آشنایی و دوستی با شمس تبریزی و انقلابی که در پی آن در درونش رخ داد، سیر صعودی در عشق را آغاز کرد، با صحبت صلاح‌الدین زرکوب به آرامش روحی دست یازید و تأثیر و نفوذ حسام‌الدین چلبی او را به نهایت کمال فکری رساند^۲. زان پس به شکل مرشد و

۱. مهمترین انگیزه بهاء‌ولد در رفتن به آسیای صغیر، حضور فخر رازی بود، چرا که وی به فلسفه تمایل داشت. از همین روست که مولوی در مثنوی، تا نامی از فلسفه به میان می‌آید، از فخر رازی به تلخی یاد می‌کند.

۲. یادآوری می‌کنیم که شیفتگی مولوی به شمس، زرکوب و چلبی، نیاز به واکاوی پویاتر و فرصتی دیگر دارد، به‌ویژه آن‌که صلاح‌الدین زرکوب مردی کم‌سواد و از زمره عوام بود که حتی واژه‌ها را نادرست به‌کار می‌برد. چرایی دل‌بستگی مولوی به صلاح‌الدین زرکوب، ریشه در طغیان مولوی نسبت به احکام شیوخ و مرشدان او ندارد؟ مردی که از کودکی محکوم به متابعت بود و صلاح‌الدین فرصت برون‌رفت وی را فراهم آورد؟ در جستاری دیگر آن را وامی‌کاویم.

شیخ به دنیا بازگشت و بدان مقامی وارد شد، که صوفیان از آن به سیر نزولی یاد می‌کنند. در پی آن، طریقت را از شریعت جدا کرد و شیوه خاص خود را در پیش گرفت؛ از مجالس و عظ و قیل و قال مدرسه دست کشید و به شعر و سماع روی آورد (بیانی، ۱۳۸۴، ۱۴۹). آثار بزرگ مثنوی معنوی، دیوان کبیر و مقالات فیه مافیة که در سراسر آن‌ها عرفان و عشق به حق تعالی موج می‌زند، نتیجه این دوره‌اند.

زندگی لسینگ را نیز می‌توان به دو دوره مجزا تقسیم کرد: دوره اول که از کودکی تا سال‌های نخست دانشگاه را در بر می‌گیرد، زمانی است که وی طبق سنت خانواده به فراگیری الهیات پرداخت و قرار بود کشیشی پروتستان و جانشین پدر شود. دوره دوم زمانی است که در شهر لایپزیگ، آشنایی با گروه تئاتری پرآوازه تحت رهبری خانم کارولینه نویبر، نوعی شیفتگی به تئاتر در او پدید آورده و به دنبال آن به نوشتن نمایشنامه علاقه‌مند شد. سپس تحصیل علوم دینی را رها کرد و به حشر و نشر با فلاسفه و شعرای وقت پرداخت، که نمایشنامه‌های فلسفی وی حاصل این دورانند.

در واقع، هم مولوی و هم لسینگ در دوره دوم زندگی سنت‌شکنی کرده، الهیات مرسوم را کنار گذاشته و به اموری پرداختند که از نظر عالمان دینی هم‌عصرشان مطرود بود. مولوی به شعر و سماع روی آورد و لسینگ به تئاتر. جالب است بدانیم که در جامعه اسلامی آن زمان، شاعر و شعر تصویر خوبی نداشتند، زیرا شاعران در قرآن مذمت شده‌اند و به همین علت عالمان متعصب دینی آن زمان با شعر مخالف بودند (دین لوئیس، ۱۳۸۴، ۲۲۹)، ولی مولوی با این حال به شعر گفتن مبادرت می‌ورزید و می‌کوشید از این طریق به خواسته‌اش که همانا ارشاد مردم و اشاعه حقیقت بود، بپردازد و به همین علت، به بدعت‌گذاری در دین متهم گشت (زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ۱۲۷). پرداختن به تئاتر نیز از نظر پدر لسینگ مطرود بود و با شأن خانوادگی آن‌ها همخوانی نداشت، زیرا «روحانیان باید از خدمت نظامی و دیگر شغل‌هایی که باعث بی‌حرمتی بود (مانند هنرپیشگی و گلابیاتوری) اجتناب کنند» (کونگ، ۲۰۰۵، ۷۷) و به همین علت باعث ایجاد اختلاف بین پدر و پسر شد.

مولوی که سراسر عرض ایران آن زمان را درنور دیده بود، در شهرهای مهم جهان اسلام، اندیشه‌های عرفانی، علمی و سیاسی خویش را بارور کرده بود و البته آسیای صغیر در این آزاداندیشی او مؤثر بود، زیرا اسلام این خطه در مقایسه با سایر نواحی تعصب کمتری می‌ورزید و خط مشی حکومت سلجوقیان بر رعایت تعادل میان مذاهب مختلف و حفظ ثبات و سازگاری میان مردم بود (بیانی، ۱۳۸۴، ۱۵۲ و دین لوئیس، ۲۰۰۵، ۳۷۳). افزون بر این در

شهر قونیه افراد از اقوام و ملل مختلف در کنار یکدیگر دوستانه زندگی می‌کردند و تجربه این همزیستی مسالمت آمیز، بی‌تردید در شکل‌گیری طرز تفکر مولانا مؤثر بوده است. لسینگ نیز در شهرهای مهم آن زمان آلمان زندگی و تحصیل کرده بود و دوران دانشگاه وی مقارن با تغییر از فئودالیسم قرون وسطایی به اولین جنبش‌های بورژوازی جدید بود و این تغییر در شهر لایپزیگ، به خوبی مشهود بود (زایدل، ۱۹۷۹، ۱۳) و مسلم است که این شرایط نیز افکار لسینگ را متأثر کرده است. وی پس از نیمه‌کاره رها کردن تحصیل، به برلین رفت و در آنجا به کار نوشتن، ویراستاری و نقد ادبی مشغول شد. این دوران مصادف با حکومت فریدریش دوم بود که مدام در حال جنگ برای توسعه قلمرو خویش بود (همان ۲۵) و بدین ترتیب وی نیز همچون مولوی، سلطنت پادشاه خودکامه‌ای را تجربه کرد، که بی‌توجه به نیازهای مردم سرزمین خویش درگیر جنگ بود. در برلین با بزرگان فرهنگ و ادب آشنا شد؛ مهم‌تر از همه موزس مندلس‌زون، فیلسوف آلمانی یهودی‌تبار بود که روشنگری و رنسانس یهودیان اروپا و امदार اوست (همان ۴۳). دوستی و همکاری لسینگ و مندلس‌زون، که هر دو مروج تسامح در بین هم‌کیشان خود بودند، نمونه عملی شدن اندیشه‌های روشنگری در اروپای قرن هجدهم است.

لسینگ سفرهای بسیاری در طول زندگی انجام داد و تجربیات این سفرها، الهام‌بخش وی برای افکار روشنگرانه‌اش بوده است. وی نیز با غیرهم‌کیشان خود روابط دوستانه داشته و این امر سبب شده که با افکار و عقاید دیگران نیز آشنا شود و دایره دید او گسترش یابد. از جمله به سفری علمی در هلند، انگلستان و فرانسه رفت، که چندین سال به طول انجامید و همچنین موفق شد سفری به ایتالیا برود. یکی از منازل این سفر شهر لیورنو بود که در آن نمونه‌ای واقعی از همزیستی مسالمت‌آمیز مسیحیان، یهودیان و مسلمانان در جریان بود و موجب شد لسینگ نیز تساهل را به صورت عینی تجربه کند و تأثیرات این تجربه، الهام‌بخش او برای نگارش درام ناتان بوده است (هرش، ۱۹۹۳، ۱۶۷). البته ناخرسندی وی از طرفداران کلیسا نیز که از رابطه پرکشش او با پدرش نشأت می‌گرفت، انگیزه قوی‌تری برای نوشتن این اثر به وی داد (همان ۲۰۰).

بررسی مضمون تسامح نزد دو نویسنده

تذکره‌نویسان درباره رفتار مسامحه‌آمیز مولوی با همگان بسیار سخن گفته‌اند. وی بسیار اهل مدارا بوده و با طبقات مختلف مردم به نیکویی برخورد می‌کرده است. او خود در این باره

می‌گوید: «مرا خوویی است که نخواهم هیچ دلی از من آزرده شود» (فیه‌ما‌فیه، ۱۳۷۲، ۷۴). در واقع، صلح و یگانگی با ملل یکی از اصول اوست، که خود بدان عمل کرده و در مثنوی معنوی همگان را به آن فراخوانده است (فروزانفر، ۱۳۵۴، ۱۴۲). رفتار صلح آمیز او موجب شده بود که افراد از همه قشر و مذهبی هوادار او باشند و در مجالس وعظ و سماع وی شرکت جویند.^۱ البته این نگرش نزد دیگر پیشوایان دینی آن زمان پسندیده نبود و وی مدام از سوی آن‌ها مورد شماتت قرار می‌گرفت.

در نظر مولوی تمام دنیا همانند یک خانقاه بزرگ بود، که شیخ آن حق است و خودش خادم این خانقاه است، از این رو بر همه اهل خانقاه خود الزام می‌کرد که اجازه ندهند اختلاف در نام، زبان و تعبیر، پیروان مذاهب مختلف از مسلمان و نصرانی گرفته تا یهودی و مجوس را به تنازع وادارد و با وجود معبود واحد، محبت بین آنان به نفرت تبدیل شود. «مولانا از واردان و ساکنان خانقاه می‌خواست که از هر قوم و ملتی هستند، یکدیگر را به چشم برادر بنگرند و تفاوت در رنگ و زبان و کیش را دستاویز تفوق‌جویی یا زیادت‌طلبی نسازند» (زرین کوب، ۱۳۷۰، ۲۸۷). او در واقع، این اختلافات ظاهری را جز حجابی بر چهره یک وحدت مستور محسوب نمی‌کرد. در نظر وی پیامبران الهی در هر زمان، مأمور نشان دادن جلوه‌هایی از یک حقیقت واحد بوده‌اند و از این رو نگرش و حیانی او هیچ‌گونه دویی را بر نمی‌تافت (جوکار، ۱۳۸۶، ۲۱).

مسئله‌ای که درباره مولوی بسیار حائز اهمیت است این است که «در عرفان او آنچه غایت است معروف است نه خود عرفان» (زرین کوب، ۱۳۶۷، ۱۸). وی برای یک مسلمان معتقد، بین ظاهر دین و اعمال مربوط به آن و هدف از دینداری تمایز قائل بود و شریعت را شمع راهی برای طریقت و نیل به حقیقت می‌دانست. از دیدگاه او این شمع وسیله‌ای برای روشن نگه داشتن راه است؛ تا انسان بتواند به مقصد برسد و گم نشود؛ ولی خود، غایت نیست. زیرا انسان‌های حق‌بین و سالکان از عالم خلق بالاتر می‌روند، در حق فانی می‌شوند و صفاتشان به صفات حق بدل می‌شود. اینان از دوگانگی و اختلاف به دورند، از این‌روست که آئین‌ها را به رنگ وحدت می‌بینند و از ستیزه‌جویی مبرایند (مشیدی، ۱۳۸۴، ۳۷). این مفهوم را

۱. نقل است که یک‌بار در حال سماع، یک ترسای مست، در حالی که از حال و هوای مجلس سماع به وجد آمده بود، شروع به پایکوبی کرد و در آن حال، گه‌گاه به او تنه می‌زد. مریدان او را نکوهش کردند و رنجاندند، ولی مولانا آن‌ها را از این کار نهی کرد. گفتند مست است. گفت او شراب خورده است، شما بدمستی می‌کنید؟ (زرین کوب، ۱۳۷۰، ۱۸۲ و فروزانفر، ۱۳۵۴، ۱۴۲)

مولوی در مقالات فیه‌ما فیه به خوبی تبیین می‌نماید:

اگر راه‌ها مختلف است، اما مقصد یکی است. نمی‌بینی که راه به کعبه بسیار است؟ بعضی را راه از شام و بعضی را از عجم و بعضی را از چین و بعضی را از راه دریا، از طرف هند و یمن. پس اگر در راه‌ها نظر کنی، اختلاف عظیم و مابینت بی‌حد است. اما چون به مقصود نظر کنی، همه متفقند و یگانه و همه را درون‌ها به کعبه متفق است... چون به کعبه رسیدند، معلوم شد که آن جنگ در راه‌ها بود و مقصودشان یکی بود (فیه‌ما فیه، ۱۳۷۲، ۱۴۸).

در جای دیگر جهت اثبات حقانیت همه ادیان الهی، با وجود تفاوت در شیوه عبادت در آن‌ها، اشاره می‌کند که این‌ها صورت عمل‌اند، در حالی که باطن عمل حائز اهمیت است: «آخر، از دور آدم تا دور مصطفی، نماز و روزه به این صورت نبود و عمل بود. پس این صورت عمل باشد. عمل معنی است در آدمی. همچنان که می‌گویی دارو عمل کرد و آنجا صورت عمل نیست، الا معنی است در او» (همان ۹). در واقع، تسامح او برایش جلوه‌ای از تجربه تبتل و انقطاع بود و عشق که مذهب راستین او بود، تعصب را که نوعی پابندی به تعلقات خودی به شمار می‌آید، برنمی‌تافت (زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ۳۰۹). با این اندیشه او می‌کوشید جدایی‌های میان ادیان و مذاهب را از بین ببرد و مردمان را با یکدیگر دوست و یار کند، زیرا او خود دمساز دو صد کیش بود و مسلمان و یهود و نصاری در اثر تعالیم والایش دریافته بودند که مقصد یکی است (بیانی، ۱۳۸۴، ۱۸۲). البته درست است که درک او از دین با مدارا همراه است، لیکن نباید فراموش کرد که او این سعه صدر و وسعت نظر معنوی را نه با روی برگرداندن از سنت اسلامی، بلکه از راه استغراق در دین^۱ کسب کرده بود (دین لوئیس ۱۷). آن‌چه به خوبی محبوبیت مولوی را نزد دگراندیشان می‌نمایاند و نشان از مدارای او در طول زندگی دارد، مراسم تدفین اوست، که در آن «افراد بسیاری از اقوام مختلف، از مسلمان گرفته تا یهودی و نصاری شرکت جسته و به او ادای احترام کردند، چرا که او همواره برای همگان احترام قائل بود» (شیمل، ۱۹۸۸، ۶۰).

آثار لسینگ نیز که به نظر تراویک «بزرگترین سیمای ادبی در آلمان پیش از گوته است» (تراویک، ۱۹۹۴، ۶۲۷)، با محوریت مدارا و انسانیت، نقش کلیدی در شکل‌گیری ادبیات آلمانی داشته است. به طوری که «امروزه به ندرت بحثی از تساهل به میان می‌آید که در آن به

۱. استغراق از مرحله‌ای است که مرید باید آن را بگذراند. مولوی استغراق را در فیه‌ما فیه شرح می‌دهد، تسلیم محض! غریق اگر تلاش نکند که غرق نشود، به مرحله استغراق رسیده است!

لسینگ اشاره‌ای نشود» (هرش، ۱۹۹۳، ۲۲۴). وی که مخالف جزم‌اندیشی مذهبی و برداشت خشک از متن کتاب مقدس بود، در نوشته‌هایش به موضوع مدارا با پیروان سایر مذاهب می‌پرداخت. در سال ۱۷۷۴ نوشته‌ای انتقادی با عنوان «مقالاتی از یک ناشناس» Fragmente eines Ungenannten نوشته یک پروفیسور هامبورگی به نام هرمان ساموئل رایماروس منتشر کرد و مدتی به انتشار مقالات این فرد، که در واقع، عقاید خود وی نیز بودند، ادامه داد. انتشار این عقاید که مخالف با آموزه‌های کلیسای آن روز بود، او را وارد جدالی ادبی با کشیشی هامبورگی به نام گوتسه کرد (بهجت، ۱۳۸۵، ۲۱). پس از این‌که او از ادامه دادن این جدال منع شد، میدان نبرد را به منطقه‌ای کشاند که دیگران اطلاع زیادی از آن نداشتند و به بیان عقاید خویش در نمایشنامه روی آورد. نخست در درام یهودی‌ها Die Juden علاقه‌اش به تسامح و مدارا در برابر اقلیت‌های مذهبی و اجتماعی را به نمایش گذاشت و سپس این نگرش را در ناتان خردمند که از مهم‌ترین آثار اوست، دوباره مطرح کرد و به شکلی گسترده‌تر به اندیشه مدارای دینی پرداخت (همان ۲۸). این درام یکی از مهم‌ترین متون ادبی دوره روشنگری آلمان محسوب می‌شود، که در آن ایده اتحاد نوع بشر، صرف نظر از عقیده و ملیت مطرح می‌شود (کروشه، ۱۹۹۹، ۷۲) و به ادعای هرش «نمونه‌ای بارز برای گذار از بحثی عمل‌گرایانه و روی آوردن به بحثی محتوایی درباره تساهل است، گذاری که در فلسفه دوره روشنگری رخ داده است» (هرش، ۱۹۹۳، ۲۲۴).

به نظر لسینگ ارزش انسان‌ها در تملک حقیقت نیست، بلکه در کوشش آن‌ها برای نیل به حقیقت مشخص می‌شود، چرا که معتقد است، حقیقت محض تنها از آن خداوند است و انسان فقط می‌تواند به آن تقرب جوید (همان ۱۱۹)؛ کسانی که تصور می‌کنند به آن دست یازیده‌اند، دست از تلاش می‌کشند و هرگز آن را به دست نمی‌آورند (هارت، ۱۹۹۳، ۱۸۱). او در این باره می‌گوید:

اگر خداوند در دست راستش تمامی حقیقت و در دست چپش تنها غریزه همیشه پویای در پی حقیقت بودن را نگه داشته باشد، با این پیش‌فرض که من همیشه و تا ابد راه خطا بپویم و به من بگوید «انتخاب کن!» من با فروتنی به دست چپش می‌افتم و می‌گویم: پدر این را به من بده، زیرا حقیقت ناب تنها از آن توست (تسماگ ۱۸۵ به نقل از بهجت، ۱۳۸۵، ۲۰).

او که خودشناسی را نزدیک‌ترین راه برای دست‌یابی به حقیقت معرفی می‌کند، در درام ناتان تأکید می‌کند که دین در واقع، تنها یکی است، اگر چه به صورت‌های مختلف نمود پیدا کرده است. به همین علت، برخلاف نظر کلیسا، رستگاری را تنها از آن مسیحیان نمی‌داند و

معتقد است که تمامی ادیان جوهره‌ای از حقیقت دارند و لذا پیروانشان را به سمت سعادت رهنمون می‌شوند (هرش، ۱۹۹۳، ۱۸۴). او یهودیان و مسلمانان را تهدیدی برای مسیحیت نمی‌داند و معتقد است که آن‌ها به جریان روشنگری کمک می‌کنند (همان ۱۰۲). لسینگ نه تنها در برابر عقیده دیگران از خود سعه صدر نشان می‌دهد، بلکه مواجهه با این عقاید را برای رسیدن به شناخت ضروری می‌داند و تأکید می‌کند که این مواجهه می‌بایست توأم با احترام باشد. آنچه برای او حائز اهمیت است نه رستگاری در آخرت، بلکه تحقق ایمان در همین دنیاست، که به وسیله تسلیم در برابر امر خداوند و عمل صالح تحقق می‌یابد (همان ۱۲۷) و این همان چیزی است که او نام دینداری عقلانی را بر آن می‌نهد. گفتنی است که اگر چه لسینگ بر لزوم مدارا با پیروان سایر ادیان تأکید می‌کند، ولی وی نیز همچون مولوی لازمه این تسامح را دست کشیدن از عقیده خود و از میان برداشتن تفاوت‌ها نمی‌داند.

در واقع، مولوی و لسینگ هر دو بر این مسئله تأکید می‌کنند که دین صورت ظاهری یک حقیقت واحد است و تأثیر آن را باید در اعمال و رفتار افراد مشاهده کرد. دین از دید آن‌ها، وسیله‌ای برای دست‌یابی به هدفی والاست و نباید به آن به چشم هدف نگاه کرد. آنان معتقدند که همه انسان‌ها به دنبال نیل به حقیقت‌اند و هر کس به زعم خود راه راست را به سوی آن یافته است. این مسئله حائز اهمیت است که هیچ کس به عمد به بی‌راهه نمی‌رود، از این‌روست که تلاش همگان در این راه در خور ستایش است و قضاوت درباره درست یا نادرست بودن این راه، تنها از عهده خداوند برمی‌آید و از توان آدمی خارج است. به همین علت است که عقیده دارند می‌بایست به عقاید دیگران احترام گذاشت و با آن‌ها مدارا کرد.

نگاهی به ترکیب داستان «منازعت چهار کس جهت انگور»

این داستان که در قالب نظم در دفتر دوم مثنوی معنوی آمده است، حکایت چهار نفر عرب، ترک، رومی و ایرانی است، که مردی به آنها یک دینار می‌دهد. ایرانی می‌گوید انگور «بخیریم و بخوریم». عرب می‌گوید: «نه! من عنب می‌خواهم». ترک می‌گوید: «من عنب نمی‌خواهم، ازم بخیریم». رومی می‌گوید: «دعوا نکنید! استافیل می‌خریم». هر چند همه آن‌ها یک میوه، یعنی انگور می‌خواهند، چون زبان همدیگر را نمی‌فهمند، به توافق نمی‌رسند و با هم شروع به دعوا می‌کنند. آن‌ها از نادانی مشت بر هم می‌زنند، زیرا از دانش بهره‌ای ندارند و راز و معنای نام‌ها را نمی‌دانند. مولوی در ادامه می‌گوید که اگر یک مرد دانای زبان‌دان آنجا بود،

آن‌ها را آشتی می‌داد و می‌گفت من با این یک دینار خواسته همه شما را برآورده می‌کنم. شما دل به من بسپارید و خاموش باشید، چون من معنای نام‌ها را می‌دانم. سخن شما موجب نزاع و دعوا است، اختلاف شما در نام و صورت است، در حالی که معنا و حقیقت یک چیز است. این حکایت بیان می‌کند که همه خلق طالب یک مطلوب واحدند، که هر کدام نام دیگری بر آن می‌نهند و به دلیل این اختلاف ظاهری، به مشاجره با هم می‌پردازند (زرین‌کوب، ۱۳۷۰، ۲۹۰). البته مولوی منظور خود را به شکلی رمزی بیان کرده و می‌گوید تنها کسی که این اختلاف زبان‌ها برایش وجود ندارد و صرف‌نظر از تفاوت‌های ظاهری، معنا را می‌فهمد، می‌تواند انسان‌ها را با هم آشتی دهد (زرین‌کوب، ۱۳۶۸، ۹۱۲).

نگاهی به ترکیب داستان ناتان خردمند

داستان این نمایشنامه در زمان جنگ‌های صلیبی و در اورشلیم اتفاق می‌افتد، یعنی زمانی که پیروان سه دین بزرگ در این شهر در حال جنگ با یکدیگر بودند. نمایشنامه، روایت داستانی است که بین صلاح‌الدین حاکم مسلمان، بازرگانی یهودی به نام ناتان و جنگ‌آوری مسیحی که شهسوار پرستشگاه است، رخ می‌دهد. خانواده ناتان در جریان جنگ توسط مسیحیان کشته شده‌اند و او یک دختر مسیحی را به فرزندخواندگی قبول کرده است. صلاح‌الدین که خزانه‌اش خالی است، ناتان را که بسیار ثروتمند و داناست احضار می‌کند، تا از وی کمک مالی دریافت کند. در این ملاقات پرسشی مطرح می‌کند و از او می‌خواهد که بگوید دین حقیقی کدام است. ناتان در پاسخ تمثیل حلقه را بیان می‌کند، که هسته اصلی این نمایشنامه است:

پادشاهی در آخر عمر، می‌بایست یک حلقه را به رسم پیشینیان به عزیزترین پسرش به ارث بدهد، تا پس از وی به تخت بنشیند. این حلقه دارای نیرویی است که صاحبش را نزد خداوند و مردمان عزیز می‌کند. از آنجا که پدر سه پسر دارد و هر سه را به یک اندازه دوست می‌دارد، دو حلقه مشابه سفارش می‌دهد، به طوری که از اصل قابل تشخیص نباشند و به هر کدام از پسران یک حلقه می‌دهد. پس از مرگ پدر هر کدام از پسران ادعا می‌کنند که حلقه اصلی نزد اوست. کار بالا می‌گیرد تا این که نزد قاضی می‌روند و درخواست حکم می‌کنند. قاضی به جای این که حکم کند کدام حلقه اصلی است، آن‌ها را متوجه منظور پدر از این کار می‌کند و می‌گوید که او خواهان استبداد مطلقه یکی از حلقه‌ها نبوده و به همین دلیل دو حلقه دیگر جایگزین آن کرده است (هرش، ۱۹۹۳، ۱۸۰). وی به آن‌ها توصیه می‌کند که هر کدام به

اصل بودن حلقه‌ای که در اختیار دارد، ایمان داشته باشد و بداند که نیروی جادویی حلقه به صاحبش بستگی دارد و در گرو اعمال اوست و با عمل صالح و تسلیم در برابر خداوند به یاری آن بپردازد. در واقع، این یک آزمون است که وقتی آن‌ها پس از هزاران هزار سال به پیشگاه بزرگ‌ترین قاضی یعنی خداوند فراخوانده می‌شوند، مشخص می‌شود که آیا از آن سربلند بیرون آمده‌اند یا نه.

در پایان داستان مشخص می‌شود که دختر ناتان و پسر مسیحی، خواهر و برادرند و هر دو فرزندان اسد برادر سلطانند. با کشف این مثلث حقیقت، بار دیگر بر این نکته تأکید می‌شود که پیروان ادیان سه‌گانه خاستگاهی یگانه دارند و از هم جدایی ناپذیرند.

مقایسه مضمون تسامح در دو اثر

زمان وقوع هر دو اثر منظوم، مقارن با جنگ‌های صلیبی است. مولوی خود در این دوران می‌زیست و شاهد آثار مخرب این جنگ‌ها در سرزمین شام و مصر و فلسطین بود، البته وی داستان را مستقل از زمانی مشخص نقل می‌کند، ولی همان‌طور که قبلاً اشاره رفت، اوضاع و احوال آن دوران در طرز نگرش و رفتار وی تأثیری بسزا داشته است. لسینگ نیز با وجود این که در سده هجده میلادی زندگی می‌کرد، همین زمان را برای اثر خود برگزیده، زیرا هدفش به تصویر کشیدن معضلات ناشی از این جنگ‌ها بوده است. افزون بر این، اورشلیم شهری بوده که پیروان هر سه دین در آن زندگی می‌کردند و عواقب این جنگ‌ها دامن تمامی آن‌ها را فرا گرفته بود. در هر دو اثر، افرادی به نمایندگی از ادیان الهی حضور دارند. لسینگ به صراحت از پیروان سه دین بزرگ نام می‌برد و از افراد یهودی، مسیحی و مسلمان سخن می‌راند، ولی مولوی ترجیح می‌دهد که موضوع را در لفافه بیان کند. البته وی که قائل به وحدت وجود است، در فیه‌ما فیه نظرش را در این باره مفصل بیان می‌کند و می‌گوید: «هر طایفه‌ای طایفه دیگر را نفی می‌کند. این‌ها می‌گویند که ما حقیق و وحی ماراست و ایشان باطلند. و ایشان نیز این‌ها را همچنین می‌گویند و همچنین هفتاد و دو ملت نفی همدگر می‌کنند...» (فیه‌ما فیه، ۱۳۷۲، ۱۰۲). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت، که مولوی به عمد از ادیان نام نبرده و این‌گونه می‌خواسته بر لزوم مدارا با همه انسان‌ها با عقاید مختلف و نه فقط با پیروان ادیان الهی تأکید کند.

تمامی شخصیت‌های این دو اثر در واقع به دنبال غایتی یکسانند، ولی در ظاهر با یکدیگر اختلاف عقیده دارند. در «داستان انگور» چهار نفر به علت این که حرف یکدیگر را نمی‌فهمند

و معنی کلمات را نمی‌دانند، با هم به نزاع می‌پردازند و مشت بر هم می‌زنند. در ناتان نیز به علت این‌که پیروان ادیان مختلف در ظاهر دینشان با هم متفاوت‌اند و از این نکته غافل‌اند که همه این ادیان وسیله‌ای برای نیل به یک مقصد و غایت واحدند، به جان هم افتاده‌اند و باعث وقوع جنگ‌های صلیبی شده‌اند.

مولوی بی‌اعتنایی افراد به مقاصد دیگران را نشانه نادانی می‌داند و اساس همه شوربختی‌های جامعه بشری را همین جهل و نادانی معرفی می‌کند (وزین‌پور، ۱۳۶۵، ۳۱۰). لسینگ نیز به عناصر حکمت و خرد بهایی ویژه می‌دهد، که البته این نگرش در نام داستان و قهرمان آن یعنی ناتان خردمند نیز متجلی است. وی در تمثیل حلقه، کوشش برای دستیابی به حقیقت را جایگزین مالکیت بر حقیقت می‌کند و توصیه می‌کند که پیروان ادیان دست از نزاع بر سر حقیقی بودن دین خود بردارند و در عوض از طریق عمل صالح آن را اثبات کنند (هرش، ۱۹۹۳، ۱۹۳). وی در درام ناتان بر این نکته تأکید می‌ورزد که هر چقدر عقل آدمی به کمال بیشتری دست یافته باشد، تسلیم او در برابر خداوند بیشتر است (همان ۱۶۰).

در هر دو اثر تفاوت‌های موجود بین انسان‌ها به خواست و اراده خداوند نسبت داده می‌شود، که برطرف کردن آن‌ها از قدرت آدمی خارج است. در «داستان انگور» افراد زبان‌هایی متفاوت و در داستان ناتان حکیم ادیانی متفاوت دارند و این در حالی است که هم تفاوت زبان‌ها و هم تفاوت ادیان خواست خداست و انسان در آن نقشی ندارد، بنابراین مردم باید با هم با مدارا رفتار کنند.

مولوی کلید حل این مشکلات را تنها در دستان کسی می‌بیند که «معرفت محدود به نام‌ها نیست و حقیقت ذات را در ورای آن می‌شناسد» (زرین کوب، ۱۳۸۲، ۴۵۷)، زبان همه این افراد را می‌فهمد و می‌تواند به آنان توضیح دهد که منظورشان یکی است. به نظر زرین کوب منظور از این شخص پیامبر (ص) است، که تفرقه‌ها را از بین می‌برد (همان ۴۵۸)، اگرچه می‌توان این‌گونه نیز نتیجه‌گیری کرد که منظور مولوی خداوند است، که علم بی‌انتهایش بر همه چیز احاطه دارد. لسینگ نیز بیان می‌کند که اختلاف در عقاید دینی در واقع، خواست خداوند بوده، تا مشخص شود که چه کسی نیکوکارتر است و تنها اوست که به عنوان بزرگترین قاضی می‌تواند درباره عقاید انسان‌ها حکم کند.

البته مسلم است که درام ناتان نقش بسیار چشمگیری در روشنگری اروپا ایفا کرده است و در واقع «در اروپا کلیسا نبود، بلکه روشنگری بزرگ گوتتهولد افرایم لسینگ بود که نقش

ناتان حکیم را ایفا کرد که به نحو سازمان‌یافته‌ای رؤیای صلح میان ادیان را به مثابه پیش‌فرض صلح بشریت به‌طور کلی نشان داد» (کونگ، ۲۰۰۵، ۲۱۷). ولی آنچه در این رابطه در خور توجه است، این است که لسینگ بر لزوم مدارای پیروان ادیان الهی با یکدیگر تأکید می‌کند، حال آن‌که مولوی با نظری فراتر، خواهان مدارا با کل بشریت است. این در حالی است که وی پانصد سال قبل از لسینگ می‌زیسته و این مقارن با زمانی است که مغرب‌زمین دوران تاریک خود را سپری می‌کرد و به بهانه دفاع از دین، آتش جنگ را در سرزمین‌های مختلف برمی‌افروخت. با این حال عقاید روشنگری را می‌توان در آثار و افکار مولوی به وفور مشاهده کرد و می‌بینیم که مکرر بر لزوم مدارا با دیگراندیشان تأکید کرده است و بنابراین می‌توان به حق ادعا کرد که او یکی از پیشگامان روشنگری در جهان است.

نتیجه

مقایسه افکار و عقاید این دو نویسنده نشان می‌دهد که هر دو بر لزوم تسامح و مدارا با دیگراندیشان تأکید دارند و می‌کوشند در آثار خود به ترویج این دیدگاه بپردازند. آن‌ها زندگی مشابهی داشته‌اند، هدفی یکسان را دنبال کرده‌اند و سعی در روشنگری مردمان متعصب هم‌عصر خویش داشته‌اند؛ از این‌رو، کوشیده‌اند با ایجاد تمایز بین ظاهر حقیقت و باطن آن نشان دهند که پیروان ادیان مختلف همه به دنبال مقصدی یکسانند، که برای وصول به آن، در راه‌های به ظاهر متفاوتی گام برمی‌دارند. بازتاب این عقاید والا را می‌توان از جمله در «داستان انگور» و ناتان خردمند مشاهده کرد. مقایسه این دو اثر با هم نشان می‌دهد که مضمون تسامح در آن‌ها بسیار به هم شبیه است. این آثار سعی در به تصویر کشیدن عواقب و مشکلات ناشی از کج‌فهمی‌ها و عدم تسامح دارند و از جمله، جنگ را ناشی از این موارد معرفی می‌کنند. به نظر آنان تفاوت بین ادیان خواست خداوند بوده و هم اوست که می‌تواند درباره حقایق آن‌ها داوری کند و انسان‌ها از عهده این کار بر نمی‌آیند. در این میان آنچه حائز اهمیت است، تسلیم در برابر خداوند و انجام عمل صالح می‌باشد. در واقع، هم لسینگ و هم مولانا به دنبال ترویج تسامح و تساهل و تلاش برای فهم دگراندیشانند، تا این‌گونه باعث ایجاد صلح بین اقوام و ادیان شوند و زمینه را برای صلح جهانی فراهم آورند.

Bibliography

- Allame jaafari, Mohammad Taghi. (1362/ 1983). *Tafsir va Naghd va Tahlile Masnavi* (Interpretation, Criticism and Analysis of Masnavi). B. I. Tehran: Eslami.
- Bahjat, Hamideh. (1385/2006). *Aghayede Roshangariye Lessing dar Nemayeshnameye Nathane Hakim* (The Enlightened Opinions of Lessing in the Drama Nathan). In: *pajhooheshe zabanhaye khareji*. Vol.34. S. 15-29.
- Bayani, Shirin. (1384/2005). *Damsaze Dosad Kish* (The Mate of Two Hundred Religion). Tehran: Jami.
- Din Luis, Franklin. (1384/2005). *Molana Diruz ta Emruz, Shargh ta Gharb* (Rumi Yesterday to Today, East to West). Tranl. by Hasan Lahooti. Tehran: Namak .
- Foroozafar, Badi-alzaman. (1354/1975). *Zendeganiye Molana Jalal-al-din Mohammad* (The life of Molana Jalal-al-din Mohammad). 3. Ed. Tehran: Zavvar.
- Freimark, Peter/Kopitzsch, Franklin (Hrsg.). (1986). *Lessing und die Toleranz*. (Lessing and the Tolerance). Detroit & München: Wayne State University Press.
- Jalal al-Din Mohammad, Molana. (1354/1975). *Masnaviye Maanavi* (The Spiritual Masnavi). Tehran: Javidan.
- . (1372/1993). *Maghalate Fihe ma Fih* (The Articles Fihe ma fih). Tehran: Markaz.
- Jokar, Najaf. (1386/2007). *Molana va din* (Rumi and the religion). In: *Majmuee maghalate Molana pajhoohi* (Articles on Rumi). Tehran: Katibe.
- Harth, Dietrich. (1993). *Gotthold Ephraim Lessing oder die Paradoxien der Selbsterkenntnis*. (Gotthold Ephraim Lessing or Paradoxes of Self-awareness). München: Beck.
- Hillen, Gerd. (1986). *Toleranz und Wahrheit, Absicht und Grenzen der Toleranz Lessings* (Tolerance, and Truth, Intention and Confines of Lessing's Tolerance). In: Freimark, Peter/Kopitzsch, Franklin (Hrsg.). S. 186-197.
- Horsch, Silvia. (1387/2008). *Aghlaniat va Tasahol dar Eslām az Didgahe Lessing* (Rationality and Tolerance in Islam from Lessing's View). Tranl. by Elham Hosseini Beheshti va Faride Farnoodfar. Qom: University of Adyan va Mazaheb.
- Kafafi, Mohammad Abdolsalam. (1389/2010). *Adabiyate Tatbighi* (Comparative literature). Tranl. by Seyyed Hossein Seyyedi. 2. Ed. Mashhad: Behnashr.
- Krusche, Dietrich. (1999). *Aufschluss, Kurze Deutsche Prosa im Unterricht Deutsch als Fremdsprach* (Information, Short German Prose in Teaching of German as Foreign Language). 6. Auflage. Bonn: Inter Nationes.
- Kung, Hans. (1384/2005). *Tarikhe Kelisaye katolik* (The History of Catholic Church). Tranl. by Hasan Ghanbari. Qom: Markaze Motaleat va Tahghighate Adyan va Mazaheb.

- Lessing, Gotthold Ephraim. (2000). *Nathan der Weise* (Nathan the Wise). Stuttgart: Reclam.
- Moshayyedi, Jalil (1384/2005). *Negareshi bar Andishe-haye Molavi* (WritingS on Rumi's thoughts). Arak: University press.
- Schimmel, Annemarie. (1367/1988). *Shokoohe Shams* (Glory of Shams).Tranl. by Hasan Lahooti. Tehran: Elmi va Farhangi.
- .(1377/1998). *Man Badam va to Atash* (I am Wind and you are Fire).Tranl. by Fereydoon Badrei. Tehran: Toos.
- .(1389/2000). *Molana Dirooz Emrooz Farda* (Rumi Yesterday Today Tomorrow).Tranl. by Mohammad Taraf. Tehran: Basirat.
- Seidel, Siegfried. (1979). *Gotthold Ephraim Lessing*. Leipzig: VEB bibliographisches Institut.
- Travik, Bakner. (1373/1994). *Tarikhe Adabiyate Jahan* (History of world literature).Tranl. by Arabali Rezaii. Tehran: Nashr va pajhooheshe Farzan.
- Vazin puor, Nader. (1365/ 1986). *Aftabe maanavi*. (Spiritual sun). Tehran: Amir kabir.
- Zarrinkoob, Abdol Hossein. (1367/1988). *Bahr dar Koozeh* (Sea in jag).Tehran: Elmi.
- . (1370/1991). *Pelle Ppelle ta Molaghate Khoda* (Going a step to meet God).Tehran: Elmi.
- . (1382/2003). *Nardebane Shekaste* (Broken ladder).Tehran: Sokhan.